

مشقت‌های آقای روزنامه‌رسان

گفت و گو با چند موزع روزنامه خراسان درباره حرفه‌شان، سختی‌های عجیب و غریبش، خاطرات تلخ و شیرین‌شان و ... به بهانه روز جهانی روزنامه‌رسان



چاپ روزنامه تا

اولین ساعت

بامداد طول

می‌کشد

و بعدش کار موزعان یا

روزنامه‌رسان‌ها شروع می‌شود

تا آن‌ها را در کمترین زمان ممکن

به دست مشترکان برسانند.

چرخه سخت و طاقت‌فرسای

تولید خبر و محتوا، تنها در

صورتی که سرانجامش به انتشار

برسد و مخاطبان روزنامه آن را

بخوانند، تاثیرگذار خواهد بود.

از ۱۸۴ سال پیش که برای اولین

بار «کاغذ اخبار» (اولین روزنامه

چاپی) در ایران انتشار یافت تا

امروز این وظیفه توزیع کنندگان

روزنامه بوده است که اخبار مهم و

تحلیل‌هایش را، داغ‌داغ به دست

مخاطبان برسانند. امروز یعنی ۴

سپتامبر، روز جهانی Newspaper

Carrier Day، یا همان موزعان

روزنامه است. به همین بهانه و در

پرونده امروز زندگی‌سلام، با چند

نفر از موزعان با سابقه و سخت‌کوش

روزنامه خراسان گفت و گو کردیم

تا درباره حرفه‌شان، ساعت

کاری‌شان، سختی‌ها و شیرینی

کارشان برای‌مان بگویند. جا دارد

در این مناسبت از تلاش این عزیزان

تشکر کنیم و خداقوتی به همه‌آن‌ها

بگوییم.

ذهن ما باید مثل رایانه باشد

علی امیری بافتی، متولد سال ۱۳۵۲، ۱۷ سال است که در زمینه توزیع روزنامه مشغول کار است. او درباره این که از چه ساعتی و چطور کارش شروع می‌شود، می‌گوید: «ساعت ۱۱ و نیم شب باید به روزنامه بیایم. یک تا ۲ ساعت اول، ضمیمه‌های روزنامه را داخل آن می‌گذاریم. بنابراین در همان حین، ما جزو اولین نفراتی هستیم که اخبار و تحلیل‌هایش را می‌بینیم. بعد از آن، خودمان را آماده توزیع روزنامه می‌کنیم و در اصل کارمان از این‌جا شروع می‌شود. بسته‌های روزنامه را در خرچین و جلوی دسته موتور می‌چینیم و به سمت مقصد می‌رویم، حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ آدرس است که ذهن‌مان باید سریع و درست پردازش‌شان کند مثل رایانه تا هیچ مشتری‌کی را جا نیندازیم.» او درباره روز جهانی روزنامه‌رسان هم می‌گوید: «اصلاً چنین چیزی را نشنیدم. در این سال‌ها، تنها دغدغه‌ام این بوده که کارم را به درستی انجام بدهم.»

مثل لاستیک، زنجیر و خرچین پاره شده و لباس

گرم زمستانی به موزعان نمی‌دهند.

زن و بچه‌ام از این که چندبار در

طول مسیر زمین می‌خورم،

خبر ندارند. چندین بار در

برف و باران لیز خوردم،

خرچین و روزنامه و موتور

رویم افتاده است. همه

این اتفاقات اشتیاق‌مان

را برای فرار سیدن فصل

زمستان کم می‌کند اما

بارندگی برای بقیه مشاغل

مانند کشاورزی لازم است پس

ما هم سختی‌ها را به عشق آن‌ها

تحمل می‌کنیم. در کنار این‌ها، گرانی

و تورم هم که درد همه‌ماست اما همین که کسی

منتظر خبرهاست که روزنامه را به موقع و سالم به دستش

برسانیم، دلگرم‌مان می‌کند.»

توزیع در محله‌های اطراف حرم، طعم دیگری دارد

او درباره شیرینی‌های حرفه‌اش هم می‌گوید: «توزیع

روزنامه در محله‌های اطراف حرم، حال‌وهوای خودش را

دارد. آن‌جا گرما و آرامشی که به قلب القا می‌کند، لطف

خاص خودش را دارد. وقتی دم اذان صبح و وقت سحر

قبل از این که سبیده بزند، مشغول کار هستید، چشمتان

که به گنبد و بارگاه‌آقای افتد، خستگی از تن‌تان بیرون

می‌رود.»

شب‌ها سر کار هستیم و روزها هم خسته‌ام

به او می‌گوییم معمولاً مشاغل شب‌کار،

مطابق میل خانواده‌ها نیست،

خانواده شما چطور با شغل‌تان

کنار آمدند؟ که این‌طور پاسخ

می‌دهد: «همین‌طور است.

من شب‌ها سر کار هستم و

روزها با خستگی بابت کار

در شب می‌گذرد. خانمم

می‌گوید فقط زمانی که

خواب هستی، می‌توانیم

تورا ببینیم چون صبح‌ها هم

من سر کار دیگری می‌روم. جدا

از عوارضی که شب‌بیداری‌ها بر

تن‌مان می‌گذارد، به دلیل تردد با موتور

در تاریکی شب، مدام دلهره سلامت‌ما را هم دارند.»

اشتیاق مردم به روزنامه‌خواندن، دلگرم‌مان

می‌کند

کار موزع‌ها رساندن روزنامه‌ای پر از اخبار داغ به دست

مردمی است که آن‌ها را دنبال می‌کنند. او درباره

سختی‌های کارشان هم می‌گوید: «یک بار ساعت ۳ شب

که خیابان‌های شهر خلوت و بسیار تاریک بود، با خودرویی

تصادف کردم. در آن سانحه استخوان ترقوه‌ام شکست

و راننده که از شدت ضربه فکر کرده بود فوت کردم، فرار

کرد و هیچ‌وقت نتوانستم پیدایش کنم. البته این شغل کم

سختی ندارد. بیشتر کارفرماها هزینه‌های جانبی موتور

توزیع روزنامه در شب با موتور، بازی با جان است

روزنامه در شب با موتور، بازی با جان است ولی هر فردی تعهدی دارد و زمانی که کاری را قبول می‌کند باید درست انجام دهد. در این سال‌ها، خودم دیدم که هزاران نفر آمدند که شب‌اول‌شان در این کار به شب‌دوم نمی‌کنشید.»

سر کار بودم که دخترم فوت کرد

«برای این کاری سری نیروی رزرو داریم که اطلاعات کافی برای توزیع در چند منطقه را دارند. بالاخره حادثه خبر نمی‌کند ولی فقط در صورت اضطرار از آن‌ها کمک گرفته می‌شود.

با این حال، مثلاً رزرو من در مرداد امسال کرونا گرفت و در روزهایی که باید می‌بود و خیلی به او نیاز داشتم، نمی‌توانست سر کار بیاید.» او ادامه می‌دهد: «مرداد امسال، دختر نوجوانم به خاطر کرونا در بیمارستان بستری شد. خدا شاهد است که ساعت ۳ شب، خانمم از بیمارستان به من زنگ زد و گفت که بی‌انصاف، تو چه جور کاری داری که دختری الان این‌جا جان داد و فوت کرد و نتوانستی بیایی. همان موقع ۱۰ دقیقه با یک ربع موتور را خاموش کردم. از محل کار به من زنگ زدند



که برو بیمارستان و امروز نمی‌خواهد روزنامه‌ها را برای مشترکان بیری. از آن لحظه تا ۲ ساعت بعد که توزیع را انجام دادم، به اندازه ۳۰ سال پیر شدم. با خودم گفتم افرادی که می‌خواهند سر صبح روزنامه‌شان را بخوانند، چه گناهی کردند؟ البته کل مسیر را گریه کردم. بعدش هم دل و دماغ این را نداشتم که سمت بیمارستان برگردم چون لحظه آخر، کنار دخترم نبودم و آن شب، هیچ‌گاه از ذهنم پاک نمی‌شود.»

بعضی مشترکان ساعت ۳ شب منتظر روزنامه‌اند

بعضی مشترک‌ها با شنیدن صدای موتورم می‌آیند

از او درباره این که آیا مشترکانی هستند که در دل شب،

انتظار روزنامه را بکشند، می‌پرسم که می‌گوید:

«معمولاً مشترک‌های روزنامه را به خاطر

این که شب‌ها دیر وقت دم خانه‌شان

می‌رویم، نمی‌بینیم. البته بعضی

جاها نگهبان دارند، آن‌ها تا من

را می‌بینند، دعوت می‌کنند که

یک چای در کنارشان بنوشم.

یک سری افراد وادار به روزنامه

هم هستند که تا صدای موتور

من را در دل شب مثلاً ساعت ۳

یا ۴ صبح می‌شنوند، خودشان

را دم در می‌رسانند و روزنامه را از من

می‌گیرند. بعضی‌هایشان می‌خواهد

به من می‌دهند یا خوردنی دیگری. البته از

آن طرف، چندباری هم پیش‌آمده که بعضی‌ها برآیم

مزا محبت ایجاد کردند. مثلاً گفته‌اند که شب‌ها از

این کوچه عبور نکن، مباد خواب می‌شویم و...»

هم خطر تصادف است، هم زورگیری

دادمحمدی درباره سختی‌های کارش

می‌گوید: «امکان تصادف در آن ساعت

شب خیلی زیاد است چون بیشتر خودروها

سرع‌ت زیادی دارند و هوا به شدت تاریک

است. زورگیر هم به خصوص در حاشیه شهر

زیاد است مثلاً دو ماه پیش جلوی من را گرفتند

و می‌خواستند گوشی‌ام را بگیرند. بعد از

این که روزنامه را انداختم داخل صندوق،

دو نفر کمین کرده بودند و می‌دانستند

که هر شب چه ساعتی به آن خانه مراجعه می‌کنم. به

مخض این که ترمز گرفتم، پریدند جلویم، دسته موتور را

گرفتند و گفتند گوشی‌ات را بده که خوشبختانه توانستم



ماجرای نجات موزع روزنامه بعد از سقوط در چاه



حالی از عمق زمین بیرون آوردند که مخاطبان در انتظار «روزنامه خراسان» بودند.



بیرون کشید. چند دقیقه بعد هم امدادگران ایستگاه ۳ آتش‌نشانی از راه رسیدند و موتور سیکلت موزع جوان را در



۲۵ اردیبهشت سال ۱۳۹۹ یکی از موزعان روزنامه خراسان هنگام انجام وظیفه در بولوار شهید قری مشهد دچار حادثه ناگهانی فرونشست زمین شد اما به‌طور معجزه‌آسایی از این سانحه ه‌لناک جان سالم به در برد. ماجرا از آن‌جا آغاز شد که ساعت ۲:۳۰ بامداد «مهدی قسمتی» مشغول توزیع خانه به‌خانه روزنامه مشترکان بود که پس از ورود به یک مجتمع مسکونی در بولوار شهید قری، ناگهان زمین زیر موتور سیکلت او فرونشست و به عمق چند متری یک چاله بزرگ سقوط کرد. او که برای لحظاتی مرگ را در برابر چشمانش دیده بود ناامیدانه در تاریکی شب گوشی تلفن همراهش را بیرون آورد و با پدرش تماس گرفت که در همان نزدیکی سکونت داشت. پدر هراسان و مضطرب خود را به فرزند جوانش رساند و او را از «چاله وحشت»